

هرمز

از سفرنامه دوارته باربوسا

منصور لوائی *

دوارته باربوسا و نگاهی گذرا به ارزش محتوایی این اثر

دوارته باربوسا، مورخ سیاح و ماجراجوی پرتغالی احتمالاً جزء نخستین کسانی بود که در سال ۱۵۰۰ م با ناوگان وارد هند شده و اطلاعات دست اولی راجع به اقیانوس هند و یقیناً دریای عمان و خلیج فارس بدست داده است (۱) وی راوی نخستین مراحل ورود و استقرار پرتغالی‌ها در خلیج فارس بود. او که سمت مترجم و وقایع نویس آلبوکرک را داشت از نزدیک شاهد بسیاری از رویدادها آن دوره بود و بسیاری از آن‌ها را ثبت و ضبط نمود. آنچه باربوسا از خلیج فارس و سلطنت هرمز نقل کرده است در کنار گزارشات آلبوکرک تکمیل کننده اطلاعات تاریخی از وضعیت این ناحیه در آن عصر است. تفصیل جامع و منحصر به فردی که وی راجع به اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مردم شناسی هرمز در آغاز ورود پرتغالی‌ها نوشته است از یادداشت‌های او مجموعه نفیس و گذرناپذیری ساخته است امروزه، هر روایتی از هرمز بدون مراجعه به نگاشته‌های او ترسیم و تصویری ناقص و بریده خواهد بود.

وی در توصیف شهر هرمز شخصیتی کارآشنا به اصول شهرسازی از خود به نمایش می‌گذارد و از جمله افرادی است که در مورد وضعیت بناهای شهر بویژه کاخ‌ها، ویلاها، دژها و قلعه‌ها، خیابان‌ها و میدانها، خانه‌ها و مغازه و بازارچه‌ها و تفریح‌گاه‌ها و... اطلاعات فنی جالبی بدست می‌دهد. اینکه باربوسا در توصیف هرمز با عنوان «شهر زیبای هرمز» و «شهر با شکوه و با عظمت هرمز» یاد می‌کند نشان می‌دهد که با وجود اشغال شهر بدست پرتغالی‌ها، و با همه آسیب‌ها و آزارها و

محدودیت‌هایی با آن مواجه گردید همچنان در اوج شکوفائی و زیبایی مانده بود. شرح وی از تجمع بازرگانان ملیت‌های گوناگون در شهر که آنرا به مرکز تجارت آزاد بین المللی مبدل کرده بود (۲) شاهدی براین شکوه است.

شرح دقیق او از چگونگی بنای خانه‌ها، مصالح ساختمانی، نوع محصولات و فرآورده‌ها، اقلام صادرات و واردات، چهره، قیافه و اندام مردم، زبان، ملیت و قومیت، قیمت‌ها و سکه‌ها، اقشار و طبقات گوناگون مردم، تزئین و تجمیل، اخبار درون دربار و دستگاه حکومت، ستیز دولت و سلطنت، کسب و کار مردم، روابط و مناسبات داخلی و خارجی، انحرافات اخلاقی، ردپای زنان و زبان و ذهن آنان و... نشان از دقت او در دیده‌ها و شنیده‌ها، دسترسی به منابع و مآخذ، و دستیابی به اطلاعات درست است.

نگاهی به نگاشته‌های او در زمینه سلطنت هرمز و کرانه‌های شرقی و غربی خلیج فارس نشان می‌دهد که وی حدالمقدور می‌کوشد جانب دقت و امانت را رعایت کند اینک او معرفی سواحل و بنادر ایرانی از شرح و توصیف آن‌ها پرهیز می‌کند و علت آنرا «عدم دسترسی به اطلاعات موثق» معرفی می‌کند، خود براین گفته بهترین گواه است. باینهمه، ثبت ناآشنا و نامأنوس اعلام جغرافیائی در امتداد دو ساحل داخلی خلیج فارس، نشان می‌دهد که این بخشی از گفتار وی نمی‌تواند بر اساس اطلاعات شخصی نویسنده باشد. از این رو، هر چند برخی نام‌ها مانند لیمّا (= لنگه)، خارگام (= خارکو)، کونگو (= کنگان) را با قدری تأمل یافت اما برخی دیگر از نام‌ها مانند «تارسکه»، «مایل»، «بیام»، «دیفکسار»، «سکیون»، «گاندا» و... را تقریباً قابل تشخیص نیستند. تنها نگاه کاوشگر پژوهندگان است که در فرایند تحقیقات خویش پاسخی روشن به این پیچیدگی‌ها خواهند داد.

این کتاب که تقریباً پانصد سال از نگارش آن می‌گذرد حاوی اطلاعات بکر و بی‌مانند در باره سالهای آغازین سده شانزدهم میلادی در آبراه خلیج فارس است و این اطلاعات برای نخستین بار است که بطور کامل به زبان فارسی تقدیم خوانندگان می‌شود. نگارنده کوشیده است تمام مطالب مربوط به مملکت هرمز و خلیج فارس را بی‌کم و کاست و با رعایت دقت و امانت به زبان فارسی باز گرداند. عنوان کامل کتاب باربوسا «توصیف سرزمین‌های مشرف بر اقیانوس هند، آشنائی با مردم آن مناطق» است که جلد نخست آن با عنوان «سواحل آفریقای شرقی و عربستان و ایران و هند غربی تا مملکت فیگیانگار» می‌باشد این اثر، در سال ۱۵۱۸ م / ۹۲۴ هـ به قلم «دوارته باربوسا» به نگارش در آمد و نخستین بار در سال ۱۸۲۲ م / ۱۲۲۷ هـ توسط آکادمی پادشاهی پرتغال در لیسبون در جلد دوم سلسله مستندات مربوط به تاریخ کشورهای ماوراء بحار و جغرافیای آن به چاپ رسید.

این قلم، ترجمه انگلیسی این اثر را که توسط «منسل لوفنورث دیمس» صورت گرفته است - مبنای برگردان خود قرار داده است. عنوان انگلیسی این اثر چنین است :

Duarte Barbosa , an account of Countries Bordering on The Indian Ocean and Their inhabitants , Written by Duarte Barbosa and Completed about The year 1518.

فقرة ۳۹ - صور

پس از صور، روستاهای کوچک و مسلمان نشین بسیاری در امتداد ساحل دریای هند در جزیره العرب وجود دارد. در این مناطق و پس کرانه‌های آن، قبایل عربی سکونت دارند. اوضاع انسانی کرانه‌ها و پس کرانه‌های منطقه تا «رأس الحد»، که مملکت هرمز و مرزهای پادشاهی آن آغاز می‌شود، بر همین منوال است. در اینجا قلعه‌ای برای سلطان هرمز بنا شده است که قلعه صور خوانده می‌شود. پس از آن، ساحل صور به سمت محل جزیره هرمز انحنا می‌یابد.

فقرة ۴۰ - سلطنت هرمز در جزیره العرب

روستاها و دژهای بسیاری تحت فرمان سلطان هرمز (۳) در امتداد ساحل عربی تا مدخل خلیج فارس نهاده است. این سلطان، بر بسیاری از این قلعه‌ها و شهرها و جزایر واقع در جانب عربی خلیج، استیلا دارد. ساکنان این سواحل و جزایر، مسلمان می‌باشند. سلطان هرمز، بر شهرهای پیش گفته امیران و عاملان مالیاتی می‌گمارد. این شهرها به ترتیب زیرند:

نخست، قلعات است که شهر مسلمان نشین بزرگی است. خانه‌های نیکو و خوش بنائی دارد. بسیاری از مغازه‌داران و صاحبان تجارتخانه‌ها و عمده فروشان ثروتمند در این شهر زندگی می‌کنند. پس از قلعات، شهر دیگری موسوم به «تیبی» جای دارد. شهر یاد شده چندان بزرگ نیست اما آب آشامیدنی بسیاری دارد و کشتی‌های تجاری برای آبیگری و ذخیره سازی آب شیرین قصد آن می‌کنند.

آنگاه در فاصله‌ای نه چندان دور، شهر ساحلی «قریات» می‌آید. مردمانی ثروتمند، تجارت شکوفای آنرا پرآوازه کرده‌اند. در جاهائی نزدیک بدان، اغذیه و اسبان بس ممتاز فراوانی وجود دارد که در همانجا پرورش می‌یابند. شهروندان و بازرگانان جزیره هرمز، به منظور خرید اسب برای و یا برای صادرات آن‌ها به هند بدانجا روی می‌آورند.

چون از آن شهر بگذریم به شهر دیگری موسوم به «آیتم(۴)» می‌رسیم. در این شهر نیز پادشاه هرمز قلعه‌ای دارد.

بلافاصله پس از این قلعه، شهر مسقط جای دارد. بسیاری از صاحب منصبان و عالی رتبتگان، در این شهر سکونت دارند. شهر مسقط، در تجارت عظیم و باشکوه و در شکارگاه‌های وسیع ماهی بس متمایز است. ماهی‌های فراوان و گونه‌های بزرگی صید می‌شود که پس از نمک سودن و خشک نمودن، به ممالک گوناگون صادر می‌کنند.

با گذار از مسقط و ادامه حرکت به سمت هرمز، به شهر دیگری بر ساحل دریا می‌رسیم که آنرا «صحار» می‌خوانند. بعد از صحار، شهر «تارسکه» (۵) جای دارد. در این شهر، قلعه با شکوهی از پادشاه هرمز وجود دارد که از آن، برای سرکوبی شورش‌ها و فروخواباندن آتش آشوب‌ها در دیگر مناطق استفاده می‌نماید.

بعد از قلعه «تارسکه»، قلعه دیگری به نام «مایل» (۶) می‌آید، و پس از آن، روستای کوچک «خورفکان» نهاده است. گرداگرد آن باغستان‌ها و کشتزارهای بسیاری متعلق به اشراف و اعیان مسلمان قرار دارد که در آن، به تفریح و خوشگذرانی می‌پردازند و میوه و محصول آنرا می‌چینند و برداشت می‌کنند.

با عبور از «خورفکان» به روستای «جلفار» می‌رسند. در این روستا، مردمانی غنی و ثروتمند و دریانوردانی کارآشنا و بازرگانانی عمده فروش زندگی می‌کنند. در پیرامون آن، شکارگاه ماهیگیری بسیار وسیعی وجود دارد. محل صید مرواریدهای ریز و درشت به فراوانی یافت می‌شود. بازرگانان هرمز برای خرید مروارید و صادرات آن به هند و دیگر ممالک بدانجا می‌شتابند. تجارت جلفار، برای پادشاه هرمز، که درآمد عظیمی از مراکز انسانی تابعه حکومت خویش دارد، عایدی هنگفتی به ارمغان می‌آورد.

پس از خورفکان، در امتداد ساحل، روستاهای دیگری وجود دارد. روستای «رأس النخیمه» که درست پشت خورفکان جای دارد از این جمله است. در این مکان نیز سلطان هرمز برای حمایت و پشتیبانی از ممتلكات خویش قلعه‌ای برافراشته است. زیرا مسلمانان بسیاری، مانند تازیان، و تابع فرمان شاه اسماعیل (صفوی)، در درون و پشت قلمرو او امتداد دارد نشیمن دارند، و از آنجا به راه می‌افتند و به روستاهای تحت فرمان او تاخت می‌برند و با مردمان ساکن در آن نواحی به جنگ و نبرد می‌پردازند و اهالی آن‌ها را از فرمانبرداری خویش خارج می‌سازند.

فقره ۴۱ - سلطنت هرمز در سواحل ایران (کرمان)

خود سلطان هرمز، روستاها و آبادی‌های بسیاری در امتداد سواحل ایران (کرمان) دارد که در اینجا به معرفی آن‌ها می‌پردازم و سپس درباره جزیره هرمز و شهر موجود در آن و نیز درباره سلطان و آداب و عادات او سخن می‌گویم:

سلطان هرمز، بر ساحل ایران به سمت هند، بر شهر مهمیه نام «بیام» (۷) استیلا دارد. ساکنان آن مردمانی تنومند و درشت اندامند. این شهر، نشیمن امرا و عاملان اوست که برای وی، عایدات هنگفتی گردآوری می‌کنند. پس از آن، شهر ساحلی دیگری به نام «دیفکسار» (۸) و از پی آن، شهر موسوم به «سکیون» (۹) جای دارد.

پس از این شهر، روستاها و آبادیهای کوچک بسیاری بر ساحل دریا قرار دارد، که از جمله آن‌ها «نابند» (۱۰) می‌باشد که کشتی‌های کوچکی به نام «طراده» (۱۱)، از آنجا، مقادیر زیادی آب شرب بار می‌زنند و برای تدارک و تأمین آب آشامیدنی جزیره، به شهر هرمز می‌برند. زیرا این جزیره، فاقد آب نوشیدنی است. همچنانکه، انواع اغذیه و خوراکی‌ها، گوشت‌ها، میوه‌ها و سبزیجات را نیز به ناچار از «نابند» و دیگر آبادیها به هرمز می‌برند. مواد و محصولات پیشگفته، به مقدار زیاد در نابند یافت می‌شود.

بعد از نایبند، شهر «گاندا» (۱۲) جای دارد. از اینجا به بعد، سلسله آبادی‌های بسیاری وجود دارد که در مالکیت و تابعیت سلطان هرمز می‌باشند. در میان این جایگاه‌ها و مراکز، روستاهای دیگری پراکنده‌اند که به رغم کوچکی، تجارت فعالی و پر رونقی دارند. من در اینجا از آن‌ها سخنی نمی‌گویم زیرا به اطلاعات مستند و موثقی درباره آن‌ها دسترسی ندارم و تنها به این نکته بسنده می‌کنم که این روستاها اماکنی پر جمعیت با مردمانی ثروتمند می‌باشند، و تاجران... در میان آن‌ها زندگی می‌کنند.

سلطان هرمز همچنین مالک دژها و قلعه‌های بسیاری است که از آن‌ها برای دفاع از قلمرو سلطنت خویش در برابر خشکی استفاده می‌کند. تمام این قلعه‌ها در ساحل ایرانی مجهز به مقادیر زیادی گوشت و گندم و جو و میوه‌جات و انواع انگور و خرماهای معروف آن مناطق می‌باشند. در این مناطق، زن و مرد، چهره زیبایی دارند و مردمانی فرهیخته و با فرهنگ هستند و جامه بلند پنبه‌ای و ابریشمیبه تن می‌کنند و لباس دیگری از جنس موی شتر می‌پوشند. همه این مناطق بسیار ثروتمند می‌باشند.

فقره ۴۲ - جزایر پادشاهی هرمز

جزیره کنونی که شهر هرمز در آن جای دارد، میان ساحل جزیره العرب و ساحل ایران در مدخل خلیج فارس واقع است. در آب‌های خلیج فارس جزایر بسیاری است که جملگی در مالکیت و تابعیت سلطان هرمز می‌باشند و فرمان او را گردن می‌گذارند. این جزایر عبارتند از:

نخست، جزیره قشم است، که جزیره‌ای بزرگ و حاصلخیز است. از این جزیره، بسیاری میوه تازه و گیاهان داروئی و بوی آور به هرمز می‌برند. این جزیره روستاهای بزرگی دارد.

پس از آن، جزیره دیگری به نام «هندرابی»، و جزایر دیگری چون «بوشیر»، «لارک»، «تمب» و «فارور» می‌باشد. بعد از «فارور» جزیره «بحرین» می‌آید. بازرگانان بسیار و دیگر مردمان عالی مقام و ارجمند در آن جزیره نشیمن دارند. این جزیره در میانه خلیج موقعیت و جایگاه نیکویی دارد چنانکه، کشتی‌های بسیاری حامل مقادیر زیادی از کالاهای گوناگون قصد این جزیره می‌کنند. در آب‌های پیرامون آن مرواریدهای دانه ریز و دانه درشت عالی و ممتاز بسیاری بدست آورند. بازرگانان بحرین به صید مروارید می‌شتابند و از این رهگذر سود سرشاری به چنگ آورند. سلطان هرمز، مقادیر کلانی از عایدات و مالیات بحرین دریافت می‌دارد. بازرگانان هرمز، برای خرید مرواریدهای کوچک و بزرگ و بردن آن‌ها به هند و فروش آن‌ها در بازارهای هند، قصد آن جزیره می‌کنند و از این میان، سود هنگفتی بدست می‌آورند. این بازرگانان، همچنین، برای خرید مروارید رهسپار مملکت «نارسنگا» و گوشه و کنار عربستان و ایران می‌شوند. این مرواریدها و نوع کوچک آن‌ها در سرتاسر خلیج، از بحرین تا بخش درونی هرمز، یافت می‌شود اما در بحرین بیشتر از هر جای دیگر خلیج به فراوانی بدست می‌آید.

فقره ۴۳ - مملکات شاه اسماعیل (صفوی)

چون جزایر بحرین را در میانه خلیج پس پشت بگذاریم و راه خود پیش بگیریم با شهرها و آبادیهای بسیاری روبرو می‌شویم که اهالی آن مسلمانانی ثروتمند و سرزمین‌های آنان غنی و بارآور است. سلطان هرمز، که قلمرو او در آنجا به نقطه پایان می‌رسد، هیچگونه حق سلطه یا مالکیتی بر این شهرها و آبادیها ندارد. در آنجا، پادشاهی‌های دیگری نیز هست که من چیزی درباره آن‌ها نمی‌دانم و از اخبار آن‌ها اطمینان ندارم. آنچه می‌دانم آن است که این شهرها و آبادی‌ها، زیر فرمانروائی شاه اسماعیل صفوی می‌باشد.

شاه اسماعیل جوان مسلمانی است که در زمانی نزدیک به زمان کنونی (۱۳) به این منصب رفیع و متعالی رسید، و بخش بزرگی از جزیره العرب و ایران و شماری از ممالک و سلطنت‌های مسلمان، به فرمان او سر فرود آوردند. خود او نه پادشاه بود و نه شاهزاده. بلکه فرزند شیخی بود که نسبش به علی بن ابیطالب می‌رسید. کودک خردسالی بود که پدرش ندای حق را پاسخ گفت. از این رو، راهبی ارمنی او را به تربیت گرفت. هنگامی که به سن دوازده سالگی رسید از ترس اینکه مبادا بخاطر مسلمان بودنش او را به قتل رساند، از چنگ او گریخت و به یکی از شهرهای بزرگ رفت و نزد یکی از علمای آنجا اقامت گزید و مشمول عنایت‌های فراوان او گردید. چندان که از او یک جنگاور ساخت و او را منصبی رفیع داد. از آن پس، توجه جوانان مسلمان را به خود جلب کرد و پیرامون او را مردمان بسیاری فرا گرفتند. رفته رفته در اقدامات ماجراجویانه‌اش مبادرت به تسخیر و استیلا بر روستاها کرد و هر آنچه از خیرات و ثروات بدست می‌آورد در میان هوادارانش توزیع می‌کرد و برای خود چیزی نمی‌گذاشت. هنگامی که دریافت اقدامات اولیه او بسیار قرین موفقیت است بر آن شد شعار بخصوصی برای جنبش خویش انتخاب کند. از این رو، دوخت کلاه‌های قرمز رنگ را اختیار کرد و آنرا در میان قوم خویش پراکند. بدین سان، جمع کثیری از هواداران به گرد او حلقه زدند، و شروع به گشودن شهرهای بزرگ کرد و پای در جنگ‌های بسیاری گذارد.

با این همه، نمی‌خواست خویشان را پادشاه بخواند و در جای خاصی ماندگار شود. عادت داشت غنایم جنگی را در میان کسانی که او را در این پیروزی‌ها یاری می‌دادند توزیع نماید. و اگر می‌دید کسانی، نه ثروت و سرمایه خود را به کار می‌اندازند و نه به کسی سود و فایده‌ای می‌رسانند آن ثروت را از چنگ آن‌ها بدر می‌آورد و آنرا در میان نیازمندان سپاه خویش - که می‌پنداشت به این دارائی‌ها نیاز بیشتری دارند - تقسیم و توزیع می‌کرد، و برای صاحبان اصلی این ثروت‌ها سهم و نصیبی به اندازه آنچه به یکی از سپاهیان خود می‌داد باقی می‌گذارد. از این رو، برخی از مسلمانان، وی را «مساوات‌گر» مردم لقب دادند. اما، هر چه بود، نام اصلی‌اش شاه اسماعیل بود.

وی عادت داشت سفرائی به تمام پادشاهان مسلمان اعزام دارد، و از آن‌ها بخواهد کلاه قرمز رنگ او را به سرکنند و اگر آنرا نپوشند به آن‌ها هشدار می‌داد که آنان را مورد تعقیب قرار دهد و قلمرو آن‌ها را تسخیر کند و آنان را مجبور خواهد کرد به وی ایمان آورند.

براین اساس، سفیری به پیشگاه سلطان اعظم و پیشوای ترکان فرستاد. پس آن دو به مشاوره و رایزنی پرداختند و به سفرای وی پاسخ اهانت آوری دادند و عزم خویش بر دفاع از خویشتن و پشتیبانی از یکدیگر را اعلام داشتند. از این روی، چون شاه اسماعیل پاسخ آن‌ها را دید، آماده گردید با سپاهی عظیم مرکب از پیاده و سواره، به ترکان هجوم آورد. سلطان عثمانی هم به نوبه خویش در رأس سپاهی که روی هم رفته چندان هم بی‌نظم و انضباط نبود حرکت کرد. میان دو طرف نبرد سنگین و ویرانگری روی داد و ترکان، به برکت توپخانه قدرتمندی که به همراه داشتند پیروز گردیدند. صفویان، فاقد توپخانه بودند و به نیروی بازوی خویش می‌جنگیدند. کسان بسیاری از سپاه شاه اسماعیل صفوی در این نبرد کشته شدند. در نتیجه پا به فرار گذارد و سپاه ترک به تعقیب وی پرداخت، و آنقدر از نیروهای او کشت تالینکه او را به درون خاک ایران عقب راند و خود سلطان عثمانی هم به ترکیه بازگشت. این نخستین شکست شاه اسماعیل بود. (۱۴) از این رو، بشدت غمگین شد و مصمم شد بار دیگر با ترکان به نبرد برخیزد اما این بار، با سپاهی مجهز به توپخانه و با نیروئی بزرگ‌تر از سپاه قبلی به جنگ ترکان رود.

شاه اسماعیل، بر بابل، ارمنستان، تمام ایران، بخش عظیمی از جزیره العرب و قسمتی از هند و «کمبایا» فرمان می‌راند. وی سفیری به نزد نایب السلطنه ما فرستاد. (۱۵) و هدایای گوناگونی به تقدیم رسانید و به وی پیشنهاد صلح و هم پیمانی داد. سفرای او به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند. نایب السلطنه نیز با ارسال سفیر و هدایا به ایران به این سفارت پاسخ گفت.

فقره ۴۵ - شهر با شکوه هرمز

اگر از تنگه هرمز عبور نموده به درون خلیج فارس راه یابیم در نزدیکی مدخل آن به جزیره کوچکی به نام «جرون» بر می‌خوریم که اگر چه بزرگ نیست قشنگ و زیبا است. خانه‌های آن بلند و از سنگ و ساروج ساخته شده است. بام خانه‌ها مسطح، و خودخانه‌ها پنجره‌های بسیاری دارد. برای دور ماندن از گرمای شدید جزیره، تمام خانه‌ها به شیوه‌ای ساخته شده‌اند که هوا را از فراز بام‌ها و طبقات بالای خانه‌ها به پائین و زیر زمین می‌راند. این جزیره در موقعیت بسیار خوبی قرار دارد، و خیابان‌ها و میدان‌های بسیاری در آن است. در جوار آن تپه ماهورهائی از نمک و بعضاً گوگرد وجود دارد. این نمک‌ها، کلوخهائی چون صخره‌های بزرگ در تپه‌های منجمد می‌باشد. این نمک را «نمک هندی» می‌خوانند و هنگامی که کاملاً سفید و نرم شود مستقیماً از روی سطح زمین جمع آوری می‌شود.

تمام کشتی‌هایی که به هرمز می‌آیند برای حفظ تعادل و توازن خود نسبت به خرید نمک از جزیره اقدام می‌کنند. زیرا کالای ارزشمندی است و در بسیاری جاها محل تقاضاست. بازرگان این جزیره غالباً ایرانی و عرب می‌باشند. ایرانی‌ها به زبان عربی و زبان دیگری که «فارسی» خوانده می‌شود سخن می‌گویند. ایرانی‌ها از زن و مرد، مردمانی بلند قامت و خوش سیمایند و بدنی ورزیده و بسیار

شکیل و آراسته دارند، و مردمانی شجاع و با شهامت‌اند و زندگی مرفه و آسوده‌ای دارند. مسلمانان، شأن و شوکت اسلام را بالا نگه می‌دارند. اما در بسیاری امور اهل تساهل و بردباری‌اند. چندان که در مسائل کینه‌توزانه از وجود غلامان خود بهره می‌گیرند. مردم این جزیره موسیقی را نیک می‌شناسند و چندین ساز مختلف دارند. عرب‌ها از ایشان سیاه‌تر و بدقواره‌ترند.

در شهر هرمز تعداد زیادی بازرگان ثروتمند نشیمن دارند و در آن، کشتی‌های بسیار بزرگی وجود دارد و کشتی‌های بسیاری نیز بدانجا رفت و آمد می‌کنند. بندرگاه آن بس نیکو می‌باشد و با انواع کالاهائی که از ممالک مختلف جهان به این جزیره می‌آید تجارت نموده و از اینجا به هند و دیگر نقاط جهان صادر می‌کنند و آن‌ها را با کالاهای گوناگونی که از سراسر هند می‌آید داد و ستد می‌نمایند. بازرگانان هرمز با خود انواع ادویه و دیگر محصولات چون فلفل، زنجبیل، دانه‌های هل، دارچین، میخک، صندل، چوب سفید، بلسان، تمره‌ندی، زعفران، نیل، شمع، آهن، شکر، برنج (با مقادیر بسیار زیاد)، جوزه‌ندی، مقادیر قابل توجهی سنگ‌های قیمتی، سفال و کندر می‌آورند و از فروش این امته سود هنگفتی کسب می‌کنند. کالاهای بسیاری نیز از سرزمین‌های کامبی، چاول، دیبل می‌آورند. و از بنگال امته‌ای موسوم به «موسلین» و «سین باسوس» وارد می‌سازند. اینها پارچه‌های نخی اعلائی هستند که از آن‌ها برای ساخت عمامه و پیراهن استفاده می‌کنند. از عدن، کالاهائی چون مس، جیوه، سنگرف، گلاب، پارچه‌های زری و ابریشمیو پارچه‌های پشمیمی‌آید. از قلمرو شاه اسماعیل صفوی مقادیر بسیاری ابریشم و مشک اعلی و ریواس بابل می‌رسد، و از بحرین و جلفار، انواع مرواریدهای ریز و درشت، و از شهرهای عربستان، اسبان بسیاری می‌آورند که شمار زیادی از آن‌ها، بیش از هزار، و در بعضی سالها دو هزار اسب به هندوستان صادر می‌شود، و هر یک از آن‌ها - بر حسب تقاضا - نزدیک سه یا چهار هزار کروزدوس به فروش می‌رسد. کشتی‌های حامل اسب، مقادیر زیادی خرما، کشمش، نمک، گوگرد، مروارید ریز و اعلائی مورد توجه مسلمانان نارسنگا با خود می‌برند.

مسلمانان هرمز، پیراهن نخی ظریف و بسیار سفید و نازک و بلندی می‌پوشند و شلوارهای نخی و برتر از همه جامه‌های فاخر ابریشمیو شال و طاق کشمیری بسیار گرانبهائی به تن می‌کنند، و خنجر و دشنه‌های مرصع به طلا و نقره - به فراخور جایگاه و منزلت فرد - به کمر می‌بندند، و سپرهای پهن و مدور که از ابریشم است، و با آن‌ها تیرهای بسیار دوری رها می‌کنند، به دست می‌گیرند. این کمان‌ها از چوب سخت و از شاخ گاومیش ساخته می‌شود، و بُرد آن‌ها بسیار زیاد است، و خود کمانداران نیز تیراندازهای ماهری هستند و پیکانشان باریک و آبدیده می‌باشد. برخی از آن‌ها تیرزین‌های کوچک، و برخی دیگر چماق‌های آهنی که انواع گوناگونی دارد و به نقوش و اشکال مختلف مزین است با خود حمل می‌کنند.

اینان مردمانی ثروتمند، مؤدب و آراسته می‌باشند و در میان خویش روابط نیکوئی دارند. به لباس خویش توجه و عنایت فراوانی می‌نهند و خوراکشان که بسیار خوش بوی و خوش طعم است و

به فراوانی به عمل می‌آید شامل گوشت عالی و نان گندمی و برنج اعلا و چاشنی‌های متنوع و دیگر اغذیهٔ مأكول و مرباها و میوه‌های تازه مانند سیب و انار و هلو و مقادیر زیادی زردآلو و انجیر و گردو و انگور و خربزه و ترب و سبزی سالاد - که در اسپانیا هم متداول است - و انواع خرما و دیگر میوه‌هایی که در کشور اسپانیا ناشناخته است، می‌باشد. شراب انگور در خفا می‌نوشند، زیرا دین‌ایشان خوردن آنرا ممنوع کرده است. آب نوشیدنی را با مقداری شیرۀ مصطکی درهم می‌آمیزند و آنرا در جای خنکی نگه می‌دارند، و برای خنک کردن و خنک نگه داشتن آب‌ها شیوه‌های مختلفی به کار می‌برند.

اشراف و بازرگانان بزرگ و نامدار، هر کجا روند، چه در اماکن عمومی یا خیابان‌ها، و چه در سفر و حضر، غلامیبا خود می‌برند که پیوسته در خدمت آن‌هاست و کوزه آب کوچک - کیگ - یا جامیمرصع به نقره را با خود حمل می‌کنند، که علاوه بر استفاده، زینتی و نمایشی است، و نماد زندگی مرفه و تجملاتی آنان می‌باشد. زنان جامعه، از این دسته از مردم نفرت شدیدی دارند زیرا بیشتر آنان بندگان از غلامان اخته دارند که با آنان زندگی و آمیزش جنسی می‌نمایند. این قشر از مردم، و نیز صاحب منصبان بالای حکومتی خانه‌هایی روستائی در خشکی اصلی (۱۶) دارند و مالک باغ و مزرعه می‌باشند و بویژه در فصل تابستان بدانجا روند و چند ماهی را خوش می‌گذرانند.

شهر هرمز فوق‌العاده غنی و ثروتمند است، و دارای انواع گوناگونی از غذاهای نیکوست. جزاینکه زندگی در این شهر بسیار گران و پرهزینه است. زیرا همه چیز از خارج می‌آید. یعنی از عربستان و ایران و هند و دیگر سرزمین‌ها و مناطق وارد می‌شود. باین تفاوت که تمام نیازمندیهای زندگی به سرعت به جزیره می‌رسد. اما از خود جزیره جز نمک نمی‌توان برد. حتی آب آشامیدنی را نیز - چنانکه گفته شده با کشتی‌های کوچکی که «طراده» خوانند - از بیرون جزیره، و از جزایر اصلی و جزایر نزدیک بدانجا می‌آورند.

در میادین عمومی شهر همه‌گونه خوراک و هیزم - که آن هم از خارج جزیره می‌آید - به مقدار فراوانی وجود دارد. تمام کالاهای کشیدنی و وزن کردنی، طبق قوانین و مقررات دقیق، به قیمت معلوم و مشخصی به فروش می‌رسد. هر آن کس که به پیمانۀ و ترازو عمل نکند و بر خلاف قیمت‌های تعیین شده و دستورات مربوطه عمل نماید بشدت مجازات می‌شود. در میادین عمومی انواع گوشت پخته و آب‌پز و کباب شده را با ترازو کشیده عرضه می‌کنند. سایر خوراکی‌ها نیز به همین ترتیب فروش می‌رود. خوراکی‌ها اساساً بر طبق اصول و قواعد و با رعایت بهداشت و پاکیزگی تهیه می‌شود. چندان که بسیاری از مردم غذای خود را در خانه طبخ نمی‌کنند بلکه آن را از بازار می‌خرند یا تهیه می‌کنند.

پادشاه هرمز، پیوسته در یکی از کاخ‌های بزرگی که در کنار دریا و در ستیغ تپه‌های مشرف به آب‌ها جای دارد بسر می‌برد و گنجینه‌های خویش را نیز در همین کاخ نگه می‌دارد. زمامداران و

عاملان مالیاتی شهرهای ساحلی ایران و شهرهای ساحلی عربستان و جزایر تابعه او در خلیج را - چنانکه گفتیم - از همینجا معلوم و منصوب می‌کند. سلطان هرمز، در این شهر فرماندار کل دارد که بر آن فرمان می‌راند و قوانین کشور را در آن پیاده می‌کند. او از لحاظ مرتبه، از همه والیان و امیران پادشاهی هرمز بالاتر است و بر همه آنها فرمان دارد.

امیر یا فرماندار هرمز، در جوار سلطان، در قصر بسر می‌برد. برای هر دوی آنها دژ محکم‌ساخته شده است. سلطان هرمز از سلطنت نمی‌کند و چیزی از سلطنت هم نمی‌داند. باین همه، بسیار نیکو بدو خدمت کنند و به خوبی از او پاسداری و حراست می‌نمایند. اما چنانکه سلطان بخواهد در امور مربوط به حکومت و خزانه کشور دخالت کند و یا بخواهد آزادانه (خودسرانه) عمل کند، از دژ یاد شده منتقل می‌شود و از نعمت بینائی محروم می‌گردد، و او و همسر و فرزندان او را - اگر فرزندی داشته باشد - در یک منزل ویژه‌ای قرار دهند، و به انواع بلاها و مصیبت‌های بزرگ گرفتار می‌سازند. و جز خوراک چیزی به او و خانواده‌اش ندهند. آنگاه جوانی از خاندان سلطنت نظیر پسر یا برادر یا برادر زاده یا شایسته‌ترین فرد از منسوبان سلطان را در دژ یا کاخ پیشگفته می‌نشانند و بدین ترتیب، او را به عنوان سلطان جدید هرمز معرفی می‌کنند تا والیان و امرا بتوانند بی هیچ نزاع و کشمکش، و با کمال صلح و آرامش، امور پادشاهی را اداره نمایند. و به نام او بر کشور حکومت نمایند.

هرگاه که وارثان سلطان بزرگ شوند و به سنی برسند که بتوانند زمام امور را به دست گیرند، فرماندار کل، هر کدام که در اندیشه ورود به امور سلطنت است را دستگیر نموده از نعمت بینائی محروم می‌سازد، و او را به سرای نابینایان - که همواره ده تا دوازده تن از سلاطین نابینای هرمز در آن سکونت دارند - می‌فرستد. هر سلطانی که بر تخت سلطنت تکیه زده است از این هراس دارد که مبادا به همین سرنوشت دچار آید.

مردان مسلح، پیاده و سواره، شبانه روز از سلطان حراست و حفاظت می‌کنند. وی بدانها حقوق کلانی می‌دهد. این نیروها همواره تا بن دندان مسلح به دربار می‌روند. برخی از آنها، به وقت ضرورت، به عنوان امرای مناطق هرمز به سواحل ایران اعزام می‌شوند.

در شهر هرمز، دو نوع سکه زرین و سیمین ضرب می‌شود: پول طلائی را «اشرفی» می‌خوانند که مثل پول ما، سکه‌ای مدور است و از طلای اعلی به عمل می‌آید. بر پشت و روی آن با حروف عربی نقش می‌اندازند. ارزش آن تقریباً ۳۰۰ «رئیس» است. بیشتر پول‌های طلائی پادشاهی هرمز، نیم اشرفی می‌باشد. هر نیم اشرفی ۱۵۰ «رئیس» است. اما پول نقره‌ای، مانند دانه لوبیا، به صورت دراز و کشیده می‌باشد و بر دو روی آن به خط عربی ضرب شده است و هر قطعه آن نزدیک ۳ فتمت است و آنرا «تنگا» (۱۷) می‌خوانند و نقره آن ناب و خالص است. مسکوکات طلائی و نقره‌ای در این جزیره به وفور یافت می‌شود. چندان که کشتی‌های تجاری که به این جزیره می‌آیند قیمت کالاهایشان را باین دو مسکوک دریافت می‌کنند، و با همین مسکوکات به خرید اسب و کالاهای

دلخواه خود می‌پردازند و باقیمانده این پولها را هم با خود به هند می‌برند زیرا در آنجا هم متداول است. اما قیمت این سکه‌ها در هند، گران می‌باشد.

ناوگان حضرت پادشاه ما، به فرماندهی آلفونسو دا آلبوکرک به هرمز آمد. وی می‌خواست با پادشاهی هرمز در تمام امور پیمان صلح منعقد نماید. اما این پیشنهاد رد شد. زیرا، به چشم دید که آلبوکرک، به آن پادشاهی، و بویژه به بنادر آن تاخت‌ها آورد و خسارت‌های سنگینی بر جای گذارد. از این رو آلبوکرک، در رأس ناوگان خود از راه بندرگاه رهسپار اشغال شهر شد بطوری که با ناوگان هرمز، مرکب از کشتی‌های بسیار بزرگ و پر از سپاهیان دلاور و سراپا مسلح آن وارد نبرد ویرانگری شد و ناوگان هرمز را درهم شکست؛ بسیاری از کشتی‌های آنرا گرفت و یا غرق کرد و کشتی‌های دیگری که نزدیک باروهای شهر لنگر انداخته بودند به آتش کشید هنگامی که پادشاه هرمز و فرماندارکل، کشتار مردم و نابودی کشتی‌ها را به چشم دیدند و از ناتوانی خویش در شکست او واقف آمدند، از آلبوکرک تقاضای صلح کردند. او نیز پذیرفت مشروط بر آنکه به او اجازه دهند قلعه‌ای در گوشه‌ی معینی از جزیره‌ی هرمز بنا کند. آن‌ها نیز پذیرفتند اما مسلمانان، هنگامی که ساخت قلعه آغاز شد، پشیمان شدند و نگذاشتند بنای قلعه ادامه یابد. در این هنگام آلبوکرک، خسارت‌های سنگینی به شهر وارد کرد، و کوشید تعداد زیادی از مردم شهر را قتل عام کند. تا اینکه سرانجام آن جزیره را به تابعیت پادشاه پرتغال در آورد، و بر آن مالیات سالیانه به ارزش ۱۵۰۰ اشرفی تحمیل کرد.

چند سال بعد، سلطان هرمز، سفیر و خدم و حشم بزرگی به پیشگاه پادشاه پرتغال فرستاد. آلفونسو دا آلبوکرک در رأس ناوگان بسیار مهمی، به همراه جواب اعلیحضرت پادشاه، به هرمز بازگشت. از این رو صلح‌جویانه از او استقبال نمودند، و به او اجازه دادند کار ساختمان قلعه را که قبلاً کار بالا آوردن آنرا آغاز کرده بود به انجام رساند. لذا دستور داد کار قلعه را کامل کنند و فضای آنرا بسیار گسترش دهند و آنرا محکم و استوار نمایند.

در آن زمان، سلطانی جوان (۱۸) بر هرمز فرمان می‌راند و نیک می‌دانست که فرماندارکل چگونه به میل خود و به شیوه‌ای خودسرانه و مستبدانه با او رفتار می‌کند. اما راهی پیدا کرد و به فرمانده‌کل پرتغالی‌ها یعنی آلفونسو دا آلبوکرک اطلاع داد که آزادی‌ها و اختیارات او بسیار محدود، و محدودیت‌های او بسیار شدید است و اینکه او بمانند اسیری در دستان فرماندارکل شهر هرمز است که حکومت را به زور از چنگ او بدر آورده است و کسان دیگری را به امر حکومت گماشته است و اینکه او دریافته است نامه‌هایی به شاه اسماعیل ارسال داشته است که به وی پیشنهاد می‌کرد سلطنت هرمز را به زیر سلطه‌ی خود در آورد.

هنگامی که فرمانده‌کل نظامی پرتغال از این اخبار آگاهی یافت، آن‌ها را سرّی و محرمانه نگاه داشت و زمینه دیداری مشترک با پادشاه هرمز فراهم آورد، و با او توافق کرد که در تاریخ معینی در یکی از خانه‌های بزرگ کنار دریا گرد هم آیند و همدیگر ملاقات کنند. آلبوکرک، با ده دوازده تن از افسران

خویش در موعد مقرر وارد منزل مورد نظر شد و نیروهای همراه را در بیرون خانه آرایش داد، و پس از اینکه همه چیز را آن‌گونه که باید و شاید مرتب و منظم کرد سلطان هرمز و فرماندارکل، با تعداد زیادی از اتباع و اطرافیان آن‌ها وارد شدند. همین‌که سلطان هرمز وارد خانه شد، و پیش از آنکه کس دیگری وارد شود بی‌درنگ درهای ورودی خانه را بستند. همین‌که فرماندارکل و دیگران وارد شدند آلبوکرک فرمان داد او را به ضرب خنجر از پای درآورند. چون سلطان هرمز این صحنه را دید آزرده خاطر شد، اما آلفونسو به او گفت: بی‌شکیب مباش و پریشان خاطر مشو. و هدف او از این دستور آن است که سلطان را مانند سایر سلاطین مسلمان، آزاد و صاحب اختیار نماید. و اینکه او از این پس نمی‌پذیرد که سلطان، از سوی هر کسی می‌خواهد باشد، مورد تحکم و کنترل قرار گیرد. دیگر نیروهایی که در بیرون منزل در حالت صف‌آرایی و آماده‌باش بودند چون صدای هیاهوی داخل منزل را شنیدند، فریاد شکایت سر دادند. بعضی از برادران فرماندارکل و هواداران و خویشاوندان او تجمع بزرگی به راه انداختند. آن‌ها سراپا مسلح بودند. در این هنگام آلبوکرک ناگزیر شد دست سلطان را بگیرد و او را به پشت بام منزل ببرد، چه بسا بتواند با معترضان و ناراضیان صحبت کند و آن‌ها را آرام سازد. اما موفق به این کار نشد زیرا آن‌ها می‌خواستند برادرو مخدوشان را به آن‌ها تحویل دهد. از این رو معترضان به سمت کاخ و دژ سلطان به حرکت افتادند و شعار می‌دادند که آن‌ها سلطان دیگری را منصوب می‌کنند. آلبوکرک با آن‌ها صحبت کرد بلکه ترس و دلهره آن‌ها را کاهش دهد. اما تماس‌ها و تلاش‌های او، که ساعتی از روز به طول انجامید، بی‌نتیجه ماند. لذا، سلطان هرمز کوشید آن‌ها را با نیروی نظامی دژ و محدوده کاخ خویش بیرون براند اما این تدبیر او هم ناکام ماند.

در نهایت، هیاهوگران و جنجالیان دریافتند که آلبوکرک در نظر دارد به آنان هجوم آورد، از این رو پذیرفتند از دژ و محدوده قصر سلطان خارج شود مشروط بر اینکه بلافاصله با زنان و فرزندان و دارائی و سرمایه خویش از هرمز و جزیره جرون بیرون روند و تمام خویشان و نزدیکان فرماندار مقتول را به بیرون جزیره بفرستند. این شرایط بی‌درنگ جامه عمل پوشید. آنگاه آلبوکرک، پادشاه هرمز را با هیبت و ابهت و موفقیتی بزرگ، به قصر سلطان بدرقه کرد؛ جمع کثیری از پرتغالی‌ها و بسیاری از مردم نیز آنان را همراهی کردند. آلبوکرک، سلطان را به فرماندار جدیدی که قبلاً هم همین منصب را داشت، سپرد، و سلطان، در کاخ و دژ و شهر هرمز، با آزادی کامل، استقرار یافت. آلبوکرک، از فرماندار خواست با کمال احترام به سلطان خدمت کند و به او فرصت دهد آنگونه که می‌خواهد حکومت و سلطنت نماید، و به این سلطان، همچون پادشاهان دیگر ممالک، مشورت دهد. و بدین ترتیب، آلبوکرک، آزادی و استقلال را به پادشاه هرمز بازگردانید. سپس «پیرو دا آلبوکرک» را به عنوان فرمانده نظامی قلعه پرتغالی در هرمز منصوب کرد و دسته‌ای از سپاهیان پرتغالی و کشتی‌های جنگی را برای حمایت و حراست سلطان هرمز - که هیچ کاری بدون مشورت فرمانده قلعه انجام نمی‌داد - معلوم و مشخص کرد. و از این رو، پادشاه هرمز و تمام

مملکت او تابع اعلیحضرت پادشاه پرتغال گردید.

هنگامی که آلبوکرک دریافت که تمام امور، تحت کنترل و فرمان او درآمده است اعلامیه‌ای منتشر کرد که به موجب آن همجنس بازان و لواطکاران را رسوا و بی آبرو کرد و آن‌ها را - در حالی که تیری بینی آن‌ها را شکافته است - از هرمز و جزیره جرون تبعید کرد سلطان هرمز، از این اقدام آلبوکرک خشنود شد.

همچنین آلبوکرک، کس فرستاد و سلاطین نابینای هرمز را - که تعدادشان ۱۳ یا ۱۴ نفر بود - بیاورد و آن‌ها را با کشتی بزرگی به هند فرستاد، و در مرکز «سنداپور» (۱۹) نشیمن داد، و دستور داد که به حساب او به آن‌ها غذا دهند، این پادشاهان نابینای هرمز در آنجا ماندند تا از ایجاد شورش و آشوب و بلوا در سلطنت هرمز بدورمانند، و آن‌ها نیز بتوانند روزگار به آرامی و آسودگی بگذرانند.

پی‌نوشت

- ۱ - پژوهشنامه خلیج فارس، ضمیمه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا شماره ۸۸ - ۸۹، ص ۴۲
- ۲ - خلیج فارس، سرانولد ویلسن، ترجمه محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۱۲۰
- ۳ - دیمس، مترجم انگلیسی کتاب باربوسا در حاشیه این مطلب می‌نویسد که مملکت هرمز در آن روزگار تابع دولت نو بنیاد صفوی بود و قلمرو آن از ساحل عربستان و از مرزهای حضرموت تا عمان، و از تنگه هرمز.
- ۴ - پژوهندگان عرب و خاورشناسان نتوانستند محل دقیق آنرا در سواحل عمان معلوم سازند.
- ۵ - این محل نیز برای پژوهندگان ناشناخته مانده است.
- ۶ - خاورشناسان، این محل را به همین رسم الخط ثبت کرده‌اند.
- ۷ - درباره نام این محل و نام‌های بعدی بحث و جدل‌های بسیاری صورت گرفته است.
- ۸ - همان توضیحات فوق.
- ۹ - همان توضیحات فوق.
- ۱۰ - احتمالاً همان «نابیند»، شهر کوچک و آباد و معروف در نزدیکی گمبرون.
- ۱۱ - طراد: گونه کوچکی از کشتی یا نوع بزرگی از قایق است که سرعت ناوبری بالایی دارد.
- ۱۲ - همان توضیحات پی‌نوشت شماره ۵.
- ۱۳ - دوارته باربوسا این کتاب را در سال ۱۵۱۸ م / ۹۲۴ هـ یعنی ۱۶ سال پس از آغاز پادشاهی شاه اسماعیل صفوی نگاشته است.
- ۱۴ - اشاره به نبرد چالدران در دشت آذربایجان به سال ۱۵۱۴ م / ۹۲۰ هـ می‌باشد.
- ۱۵ - منظور همان آفونسو دا آلبوکرک می‌باشد.
- ۱۶ - منظور مؤلف از خشکی اصلی همان شهرهای ساحلی ایران می‌باشد.
- ۱۷ - احتمالاً همان «تنگه» می‌باشد.
- ۱۸ - منظور مؤلف، سلطان سیف الدین بود که در آن هنگام ۱۹ سال داشت.
- ۱۹ - به احتمال قوی همان سنگاپور است.